

شکست جنبش کرد:



ضربه‌ای بر انقلاب عرب

اهمیت قرارداد ایران و عراق و شکست جنبش کرد

قرارداد ششم مارس ایران و عراق، که در کنفرانس اوپک در الجزایر اعلام شد، راه را برای وارد آوردن ضربه قاطعی بر انقلاب کرد باز کرد. روز بعد از عقد این قرارداد دولت ایران مرزهای غربی خود را بر هرگونه رفت و آمد و حمل و نقل مهمات جنگی و پزشکی به نواحی تحت کنترل پیش-مرگان کرد. در عراق بمت هم زمان با این اقدام دولت ایران، ارتش عراق، مجهز به مدرن‌ترین وسائل جنگی ساخت شوروی، حمله وسیع و همه جا - بنده ای را علیه رژیم‌ها کرد شروع کرد. هدف رژیم عراق برپشه کن کردن کامل مقاومت کرد و دستگیری رهبران - ملا مصطفی بارزانی - در جوسان بود. پیش‌مرگان کرد با دفاع و از جان گذشتگی فوق العاده ای که از خود نشان دادند - در بعضی نقاط برای آهسته کردن حرکت تانکهای ارتش عراق خود را بنیز تانک می انداختند - تا حدودی جلوی پیشرفت برق - آسانی ارتش عراق را گرفتند. بدین ترتیب جویان موقتاً در امان ماند. . . . ولی انقلاب کرد بسختی شکست خورده بود. بارزانی و بقیه رهبری حزب دمکرات کردستان به ایران فرار کردند و چند روز بعد رسماً در مقابل رژیم های ایران و عراق سر تسلیم فرود آوردند.

یکی از تأثیرات فوری و مهم شکست کرد بر اوضاع سیاسی خاورمیانه، نفوذ داخلی رژیم بعثی در عراق و تثبیت حرکت این رژیم در سیاست خارجی اش از اتحاد جماهیر شوروی به طرف امپریالیزم می باشد. این - تغییر دست گیری رژیم عراق تا حدودی شبیه اقدامات رژیم مصر در سال ۱۹۷۲، یعنی اخراج کلیه مشاوران و متخصصین شوروی از مصر و " باز کردن " مصر به طرف غرب، یعنی به طرف سرمایه غربیه می باشد. اگرچه شکست این تغییر جهت به نفع اقدام مصر نیست. معیناً عقد قرارداد

با ایران منعکس واقعیت آن است. پس از عقد این قرارداد نه تنها به فعالیت های آن بخشی از اپوزیسیون ایران که در عراق و از راه عراق فعالیت می کرد پایان داده شد، بلکه شاه ایران نیز که زمستان "دست نشانده ارتجاعی و خونخوار امپریالیزم" خوانده می شد، با یک مسخ ناگهانی به " اعلیحضرت، شاهنشاه آریا مهر، رهبر ملت ایران " تغییر ماهیت داد.

ولی اهمیت این قرارداد، از نقطه نظر دولت ایران، از جای دیگری سرچشمه می گیرد. برخلاف رژیم عراق، انگیزه شاه در بهبود روابط بین دو کشور مسائل فوری داخلی رژیم، نظیر شکست جنبش کرد، و با حسن فیصله دادن اختلافات مرزی و اختلافات بر سر شط العرب نبود. اگرچه این صحت دارد که رژیم عراق بر سر اختلافات شط العرب عقب نشینی های قابل ملاحظه ای کرد، معیناً این جوانب از قرارداد مذکور بهر حال ظاهر امر را نشان می دهند. مهمتر از این، گرایش اساسی سیاسی اش است که طویحاً مضمون اصلی قرارداد بین ایران و عراق است، یعنی گرایش بسمت تشبیت امپریالیستی کل منطقه خاورمیانه از طریق هماهنگی و انسجام روزافزون سیاست های داخلی و خارجی رژیم های کاپیتالیستی در این منطقه.

اکنون ما شاهد دوره جدیدی از روابط ایران و دنیای غرب می باشیم. چنین دوره ای بعلمت ادغام افزایش بخش های مختلف طبقات عالی عرب در سیستم کاپیتالیزم جهانی و پس از شکست های نسبی انقلاب عرب در سالهای اخیر منسوخ شده است. شکست جنبش فلسطین در سپتامبر ۱۹۷۰، پس از قبول " طرح صلح " راجرز از طرف جنرال عبدالناصر، نقطه عطفی در این رابطه است. جریان های بعدی، نظیر سرنگونی شاه جناح، جنبه بحث در سوریه، کشتار حزب کمونیست سودان، بنساختن اپوزیسیون، برقراری روابط نزدیک بین مصر و عربستان سعودی، این گرایش به راست

آن در مسیر سیاسی دنیای عرب تقویت کرد و صحنه را برای تثبیت سربالینستی خاورمیانه با رضایت کامل کلیه بخش های مهم طبقات حاکم عرب آماده ساخت.

اگرچه به دلایل فوق الذکر این دوره جدید از روابط بین طبقات حاکم ایران و حزب کمونیست شده، در عین حال از نقطه نظر این طبقه تاثر فراری چنین روابطی ضروری نیز شده است. کنترل این طبقات بر بخش مهمی از منابع انرژی دنیا نقش سیاسی نسبتاً مستقل جدیدی برای آنها ایجاد کرده که فقط از طریق گسترش و تعمیق روابطشان با امپریالیسم جهانی موفق به ایفای آن می باشند. این منطق تلویحی توافقات بین ایران و عراق را خود طبقات حاکم بخوبی درک کرده اند. نقش میانجیگری که در ماه های قبل از این توافق توسط رژیم های اردن و مصر شناخته ایفا شده بود، و حتی مناسبت اعلام توافق (کنفرانس اوپک) و نقش رژیم الجزایر همه مؤید این آگاهی از جانب طبقات حاکم ایران و عرب می باشند. تنها مانع بر سر راه این پروژه طول مدت این طبقات اختلاف منافع فوری بین ایران و عراق بود که بدین ترتیب از سر راه بر داشته شد. و صحنه برای تسریع فرآیند تثبیت خاورمیانه و تغییر تناسب نیروها بضرر نیروهای انقلابی آماده شد.

بنافاصله پس از اعلام توافق هیأت های متعدد برای ادامه مذاکرات بین دو رژیم به سفرهای "موت و دوستی" پرداختند. مذاکرات مشخصاً از طریق سه کمیسیون ادامه یافت: کمیسیون مرزهای زمینی، کمیسیون مرزهای آبی و... کمیسیون نظامی. برای جلوگیری از نفوذ خرابکاران به خاک ایران و عراق. این مذاکرات بالاخره در اواسط ماه ژوئن منجر به عقد معاهده ای بین دو کشور شد که با مضای وزرای خارجه و تصویب دولتمن رسید. هم زمان با عقد این معاهده شاه ایران در عتدیدار رسمی از عراق را پذیرفت و مذاکرات بر سر ایجاد یک "پیمان امنیتی صلح" آغاز شد.

علاوه بر منطقه کردستان، تقارب منافع طبقاتی دول ایران و عرب را امروزه در منطقه دیگری نیز می بینیم: منطقه ظفار در سواحل جنوبی شبه جزیره عربستان. علاوه بر ارتش مزدور سلطان عمان و افغانان اتمی بیش از ۱۱ هزار سرباز ایرانی بر طبقه انقلابیون در ظفار می جنگند تا این آخرین "منطقه ناآرام" را از "مشتی خرابکار" "پاک سازند". کلیه رژیم های بورژوازی عرب، بجز عراق تا قبل از قرارداد آ-نارس (و تا حدودی لیبی)، بر سر دخالت مستقیم ارتش ایران در این ناحیه بیگانه اختیار کرده اند. قرارداد مذکور طبقاً بر این دخالت نظامی ایران مهر توافقت رژیم عراق را نیز می افزاید. اینکه آیا تأثیر آن بر سر انقلاب در ظفار به همان شدت تأثیرش بر انقلاب کرد خواهد بود یا نه در آینده روشن خواهد شد. ولی همان طور که قبلاً اشاره شد شرط فوری امکان انکشاف این گرایشات ارتجاعی شکست انقلاب کرد بود. بدین شکست که امکان تثبیت داخلی به رژیم عراق می داد، عراق امکان شرکت در این ستارو را نمی داشت. از این نقطه نظر، انقلاب کرد، بطریق عینی اگرچه ناآگاهانه، مذاق انقلاب عرب نیز می بود. در نتیجه شکست آن، عقب نشینی موقتی برای پیشرفت کل مبارزات طبقاتی در خاور میانه بشمار می آید. اما دقیقاً باین دلیل که این شکست لازمه تسریع این جریانات سیاسی بشمار می رفت می باید به این سؤال جواب دهیم: چگونه بزرگ انقلاب در نتیجه امضای معاهده ای بین دو رژیم بورژوازی چنین شکست عظیمی وارد آمد؟

در جواب به این سؤال از دو جهت سؤال را بررسی می کنیم. اولاً لازم است نشان دهیم که چنین کرد واقعاً جنبش انقلابی است و نه آن طور که حزب کمونیست عراق (کمیته مرکزی) و حزب توده ایران بدان اشاره می کنند "مقاومت مسلحانه ارتجاع کرد" (مردم، دوره ششم، شماره ۱۲۲، اول اردیبهشت ۱۳۵۴) و فعالیت عده ای از "ملکان کز" عناصر جزواچره مشکوک" که "مزاران نفر از قشرهای گوناگون خلق کرد را با دادن شعارهای مردم فریب انگار و زندگی باز داشت و زیر سلطه کشید" (همانجا). در این مقاله سعی خواهد شد ریشه انقلاب

حزب توده ایران، به هم آواری با حزب "برادر" خود، جناح کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق از برقراری روابط میان دو رژیم ایران و عراق

گرداد تحولات عین اجتماعی-اقتصادی جامعه کرد مشخص کنیم. باینکه لازم است ماهیت، منشأ تاریخی و محدودیات رهبری فعلی کرد را بررسی کنیم. هیچ انقلابی بخوبی شکست نیتند. در این قسمت نشان خواهیم داد که چگونه شکست انقلاب کرد فرآورده محدودیاتی بود که در نتیجه برنامه و چشم انداز رهبری آن بر فراشد انقلابی تحمیل شده بود. شکست انقلاب کرد، یک تقدیر تعیین شده قبلی نبود. سیاست هستای رهبری آن، غیرمصادفانه ترن نیت ممکن این رهبری، جنبش را نسبتاً تسلیم و شکست کشاند.

۲- پایه عینی ناسیونالیسم کرد

ریشه دیناچیزم کلی مبارزات مردم کرد در این است که دقیقاً همان فرآیند هائی که منجر به شکل ملیت کرد (و در نتیجه پیدایش آگاهی ملی-مکراتیک مردم کرد) شد، دقیقاً همان فرآیند ها با همسال کردن و سرکوش حقوق مکراتیک و ملی مردم کرد را ایجاد می کرد. قبل از نفوذ امپریالیسم در خاورمیانه، مردم کرد زندگی قبیله ای نسبتاً منزوی داشتند. فعالیت اصلی تولیدی کشاورزی در مناطق دشتی و دامداری در مناطق کوهستانی بود. بهاره خرده تجارت در فصل مهاجرت. بعلا شرایط طبیعی و فقدان امکان وسیع برای تبادل محصول اضافی سطح تولیدی بسیار پائین، و تقریباً بعد از امرار مضای باقی ماند. هرگونه محصول اضافی روانه خانه رئیس قبیله می شد. شهرهای کردستان کوچک و عمدتاً مراکز تجاری بودند و نه مراکز تولیدی صنایع دستی.

نفوذ امپریالیسم در خاورمیانه و ادغام تدریجی این منطقه در بازار جهانی سرمایه داری، تحولات مهمی در ناحیه کردستان نیز به همراه داشت. روابط اجتماعی و اقتصادی کهن، تحت کوشش نیروهای جدید، شروع به شکسته شدن می کند. افزایش فعالیت های تجاری، بازار وسیع برای چند محصول کشاورزی و همچنین پیدایش "بازار کار"، کلیه این عوامل اقتصاد بسته قبیله ای کهن را تکان می دهد. وجود بازار برای محصولات کشاورزی موجب بالا رفتن سریع تولید کشاورزی می شود. به طوری که ناحیه کردستان واقع در عراق امروزه ۵۰٪ کل محصول گندم عراق، ۲۰٪ محصول جو و کل محصول تنباکو را تولید می کند. کشت تنباکو بخصوص تأثیر زیادی در تغییر زندگی سنتی در کردستان داشت. تنباکو محصولی با بازار نقد و مطمئن است. بسیاری از قبایل کرد شروع به کسب زمین و کشت تنباکو می کنند. همراه با این فرآیند سنتی گریز

"ابراز خوشحالی" می کند. او آن را عقب نشینی برای رژیم ایران می دانست که بالاخره "پس از سالها لجاجت نمودانه و انواع تحریکات و فتنه گری ها، بنظر ساقط کردن حکومت ضد امپریالیستی و مترقی عراق، منتهی به قبول راه حل مسالمت آمیز اختلافات شده است." از این هم فراتر رفته، آنرا بجای قرارداد ارتجاعی و ضد انقلابی بر طبقه نیروهای انقلابی در خاورمیانه "بیانگر این واقعیت" می داند که "در نتیجه تغییر تناسب قوا بسوی صلح و سوسیالیسم و نیروهای ضد امپریالیستی و مترقی میتوان به سرسخت ترین نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی دهنه زد و آنها را بعقب کشینی از مواضع خود مجبور ساخت." (مردم، دوره ششم، شماره ۱۲۲، پانزدهم فروردین ۱۳۵۴) و توگویی که از نشان طبقات حاکم ایران و عرب سخن می گوید: "تغییراتیکه در عاسبات ایران و عراق در جهت عادی شدن روابط میان دو کشور پدید آمده، با پایان مقاومت مسلحانه ارتجاع کرد و فرار سرکرده های آنان در شمال عراق و برقراری صلح و آرامش در مرزهای ایران و عراق و گنگ بتخفیف و خاتم [از] اوضاع در منطقه است." (مردم، شماره ۱۲۲)، مبارزات انقلابی توده های کرد را بر طبقه رژیم پلیسی بورژوازی بعثت مایه "بخاست" اوضاع در منطقه می داند!

این موضع حزب توده، تعجبی ندارد. سیاست اتحاد جماهیر شوروی در این منطقه نیز "حفظ ثبات" و "صلح و آرامش" از طریق همکاری با رژیم های بورژوازی حاکم است و گیکه ای آن به جنبش های انقلابی نیز مشروط به حفظ منافع بورکراسی کوتاه نظر شوروی در این زمین

لایق طبقاتی در میان کردها شروع به ظهور می کند. روابط طبقاتی حاکمین روابط کهن قبیله ای می شوند. روسای قبایل زمین های مشترک خود را تبدیل به ملک خصوصی خود کرده، اعضای عادی قبیله مبدل به دهاقین بزاره ای می شوند و اغلب تا ۸۰٪ محصول خود را می باید به مالک تحویل دهند. آنچه از روابط اجتماعی سنتی بجا مانده، به پیمانندن این استثمار شدید دهقانان گرد کمک می کند. روسای قبیله تحت عنوان "حفاظت رفاه و منافع کل قبیله در مقابل دشمنان خارجی" به اخذ مالیات های سنگین و خدمات و بیگاری از دهاقین می پردازند. بعدها این فرآیند با بسط صنایع نفت تسریع می شود، بخصوص در کردستان عراق. منابع نفتی موزل و کرکوک از غنی ترین منابع نفتی خاور میا می باشند. چندین هزار کرد در صنایع نفتی کارگر می شوند. تا اواسط قرن بیستم، روابط اجتماعی ماقبل-کاپیتالیستی کهن کاملاً درهم شکسته شده، اگرچه هنوز بسیاری از نهاد های قدیمی قبیله ای باقی مانده است.

در این فرآیند تشکل واحد های سکنی گزیده بزرگتر از واحد های منفرد قبیله ای پیشین، واحد هایی دارای افتراق طبقاتی، یعنی همرا با این فرآیند پیدایش ملیت گرد، است که بتدریج آگاهی و احتیاج به حقوق ملی و دمکراتیک در میان مردم گسترده بوجود می آید. یعنی در این فرآیند، بتدریج آگاهی قبیله ای-یکی دانستن خود با کل قبیله- جای خود را به آگاهی ملی-یکی دانستن خود با کل ملیت- می دهد. جنبش ملی گرد نیز بتدریج، برای از میان برداشتن جدائی های قبیله ای ایجاد ملت-دولت واحدی و برقریه نابرابری های ملی در مقایسه با سایر ملیتهای این ناحیه، شکل می گیرد. مبارزه در راه برقراری چنین دولتی، هم چنان که در مورد سایر جنبش های ملی نیز صادق است، بمنزله بیابانی از خود ملیت هدف جنبش می شود. دقیقاً به این دلیل است که برخلاف ادعای بسیاری از مخالفین جنبش کرد این جنبش یک جنبش ملی است و نه قبیله ای. هدف جنبش برقراری یک ملت-دولت است و نه برقراری خود-حاکمی قبیله ای.*

اما همان نیروهایی که باعث شروع و تسریع پیدایش ملیت گرد می شوند - یعنی نفوذ امپریالیزم در خاور میانه و ادغام ناحیه کردستان در بازار جهانی سرمایه داری- درست همین نیروها مردم کرد را از برخورداری از حقوق ملی و دمکراتیک، از ایجاد ملت-دولت خود، محروم می کند. ملیت گرد با واقعیت تازه ای روبرو می شود: ستم ملی. پس از جنگ جهانی اول، سیاست امپریالیزم انگلیس در خاور میانه تغییر نسبتاً ناگهانی می کند. تا این زمان، انگلیس به پیروی از اصل معروف "تفرقه بیفکن و حکومت کن" از قبایل و حکمرانی های متعددی پشتیبانی می کرد. بدین ترتیب از تشکل هرگونه رژیم مرکزی قوی گسسته می شد. بر مبنای انگلیس باید جلوگیری می کرد. پس از جنگ جهانی اول، با تضعیف امپریالیزم در سطح جهانی، بالا گرفتن جنبش های آزادی بخش ملی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، و از همه مهمتر پیروزی اولین انقلاب کارگری در روسیه، امپریالیزم انگلیس سیاست خود را در جهت کمک به ایجاد چند دولت مرکزی و نسبتاً قوی که بتوانند با کارائی مطمئن تری این منطقه را اداره کنند عوض می کند. در این دوره، بی بنیامی که انگلیس از خانواده سعود بر طبقه هاشمی ها در استقرار یک دولت مرکزی در عربستان پشتیبانی می کند، در عراق، برخلاف سیاست قبلی پشتیبانی لفظی از استقلال کردستان، به هاشمی ها کمک می کند که دولت مرکزی قوی ایجاد کنند. در ایران، ژنرال آبهن شاید انگلیسی در قدرت رسیدن رضا خان نقش عمده ای ایفا می کند. یکی پس از دیگری از طریق ایجاد ارتش های مرکزی و سرکوبی بیرحمانه جنبش های محلی دولت های ترکیه، ایران و عراق مستقر می شوند. در ترکیه سیاست آشنا ترک شامل انهدام قبایل، حتی قتل عام و جذب قهری آنان در مناطق دیگر بود. رضا خان هم سیاست مشابهی داشت: سکنی گزیدن اجباری، جلوگیری از مهاجرت فصلی قبایل، تصاحب زمین های قبیله ای. علاوه بر تمام این ها تقسیم صنعتی خاور میانه به دول متعدد-فرداد سابقین- یک سیاست محدودیت مهاجرت های فصلی قبایل و از دست دادن زیر-

بنیادین با بر نظر گرفتن این واقعیت است که محدودیت و در عین حال آزادی جنبش را می توان ترک کرد. به این نکته بعداً باز خواهیم

آید آنها از حربه تجارت هم می سود. در بخش موارد این برهمنان چراگاه های سنتی قبایل را به دو نیمه می کند. این اقدامات بزرگانه منجر به قحطی و مرگ تعداد کثیری از کردها (و سایر قبایل) می شود. بدین ترتیب ملیت گرد به دست امپریالیزم جهانی بیان چهار دولت تقسیم می شود. در کلیه این دولت ها تحت حکم وحشیانه رژیم های مرکزی تازه-مستقر شده و با حکام استعماری آسوریه تا زمانی که تحت قیمومیت فرانسه بود ادرا می آید. اما این تحولات در نواحی مختص کردستان همآهنگ و بیک سرعتمورت نگرفت. در سالهای دهه ۱۹۲۰ که رژیم های آتاترک و رضاخان به سرکوبی وحشیانه جنبش های محلی مشغول بودند، دستگاه دولتی در عراق هنوز ضعیف بود. در واقع در عراق به علت عوامل متعدد جغرافیایی و تاریخی (نسبتاً تازگی جمعیت گرد در کل جمعیت عراق، صعب العبور بودن مناطق شمسائی، تقسیمات بسیار زیاد مذهبی در کل جمعیت، و غیره) فرآیند مرکزیت قوی دولت فقط در سالهای اخیر قدم های موثری برداشته است. بهرحال، این فرآیند پیدایش دولت های مرکزی قوی و تقسیم ملیت کرد بین این دولت ها و لگد مالی قهار هرگونه حقوق دمکراتیک و ملی مردم کرد منجر به تشدید مبارزات ملی گرد از اوایل قرن بیستم تا امروز بر علیه این ستم ها شده است. تلاش قهار دولت های مرکزی ایران، ترکیه، عراق و سوریه در جذب ملیت گرد نه تنها به تلاش شدن این ملیت و نابودی پایه عینی مبارزات ملی گرد نیچایده، بلکه برعکس جز این مبارزات در ادامه حیات و تشدید جنبش و آگاهی ملی گرد نقش مهمی ایفا کرده است.

۳- محدودیت ناسیونالیزم در کردستان

خصوصیت ویژه مسأله ملی در کردستان، یعنی این که - در کردستان مینوسا بین رژیم های مختلف کاپیتالیستی منقسم هستند، - جوانب استراتژیکی و تاکتیکی مبارزه مردم کرد اثرات عمیق و مثبتی گذاشته است. از یک طرف، این خصوصیت به این معنی است که زمانی که توده های کرد موفق به شکست هر چهار رژیم کاپیتالیستی مزبور در طی مبارزات ضد امپریالیستی خود نشده اند هیچ گونه حل نهایی و یا حتی جزئی مسائل اساسی اجتماعی و سیاسی توده های کرد امکان ندارد. این مسأله به واضح ترین وجهی در مورد وحدت کردستان خود را نشان می دهد. این خصوصیت ویژه، انقلاب کرد را در موقعیت دشوار برقراری ارتباط با یاورین انقلابی خود نه فقط در یک ملت مستقر بلکه در هر سه آنها (عرب، فارس، ترک) می گذارد. طبیعتاً چنین مسأله ای سطح بالایی از آگاهی و سازماندهی بین المللی را نه فقط در مورد انقلابیون کرد، بلکه بسیار مهمتر از این از طرف نیروهای انقلاب در کلیه ملت های مستقر مزبور ایجاب می کند.

اما از طرف دیگر، ادغام ناموزن قسمت های مختلف کردستان در اقتصاد کشورهای مزبور از نقطه نظر عینی صحنه بسیار غنی و وسیعی را برای تدابیر و تهیذات سازمان ها و رهبری توده های کرد باز کرده است. آهنگ انکشاف مبارزات طبقاتی در کشورهای مختلف متفاوت است و در نتیجه جنبش ملی گرد که بر پایه وجود ملیت گرد در این کشورهای مختلف استوار است می تواند با بد انقلاب در یک کشور غیرمرفه تر در کشور دیگری همچنان ادامه یابد. این مطلب بخصوصی از نظر نظامی واضحاً صادق است. ولی اهمیت آن از نظر سیاسی بهیچ وجه کمتر نیست. مثلاً وقتی جنبش کرد در ایران شکست خورد این فرصت را یافت که با عقب نشینی موقت و تجدید قوا در شرایط مناسب تری در عراق شروع به مبارزه نماید. و یا حتی از اختلافات بین ایران و عراق در چندین سال اخیر برای دریافت کمک های نظامی و پزشکی استفاده نماید. همچنین از آنجا که بعلاوه ناموزنی انکشاف کاپیتالیزم بسیاری از تشکلات قبیله ای همچنان در جوار تشکلات دهقانی و شهری باقی مانده اند، رهبری کرد موفق به استفاده نظامی از این ناموزنی شده است. وقتی در اواسط دهه ۱۹۶۰ پیش مرگان تجدید سازمان داده شد، یاد نظر گرفتن خصوصیات جنگجویان قبیله ای و خصوصیات خصوص

واحد های خردی، هفتی، با ترکیب این خصوصیات، واحدهای
کلیس بسیار کارآمدی سازمان داده شد که بندرت در تاریخچه مبارزات
حزب دیده شده است.
عین در واقع با شکست چهار دولت کابینالیستی از بعضی لحاظ
علت ناموفقیت انکشاف کابینالیزم در کل این منطقه سبب ترمی شده در
انجا این سؤال مطرح می شود که پس چرا تا بحال جنبش کرد - یسنا
استفاده از این ناموزنی ها تا به پیروزی دست نیافته است؟ آیا علت
شکست در این بوده است که رهبری کرد بدستی نمی دانسته چگونه
از تمام این امکانات استفاده تاکتیکی کند؟ درست برعکس، تعداد و
پیروزی های جنبش کرد را در عرض نیم قرن گذشته بعلمت استفاده از این
ناموزنی ها می توان تشریح کرد. علت شکست در جای دیگر است آنچه
که رهبری بازرانی و حزب دمکرات کردستان بخوبی در زمینه نظامی
از همده آن برآمده است، یعنی ترکیب جنبه های مختلف مبارزه و
استفاده از ناموزنی انکشاف اقتصادی و اجتماعی در سازماندهی
نظایر زندگان کرد - در زمینه سیاسی و مسائل اساسی برنامه ای
انقلاب هرگز نتوانسته است به انجام رساند. هیچگونه کوششی در زمینه
ترکیب مبارزات توده های کرد در عراق با مبارزات توده های کرد که در
شرایط حقیقتاً شدیدی تحت ستم رژیم های ایران و ترکیه هستند نکرده
است. هیچگونه کوششی در ترکیب و ارتباط مبارزه برای خود مختاری ملی
با مبارزه برای حل مسائل اجتماعی توده های کرد نکرده است. به یک
کلام رهبری کرد رهبری ناسیونالیستی بوده است که دیدگاه استراتژیست
مخرد و نه چارچوب کابینالیزم بوده است و در نتیجه این مسأله را که
این خود سیستم جهانی کابینالیستی بوده است که "مسأله کردستان
را بوجود آورده است هرگز درک نکرده است" در طی تاریخچه خود،
رهبری بازرانی - حزب دمکرات کردستان همواره "پیمان های تاکتیکی"
با طبقات حاکمه ایران و غرب را پربهارتر از مناقصه های زحمتکش در این
کشورها قرار داده است. این رهبری ناسیونالیست همواره خود را
بصورت امپریک با جزئیات واقع، با مسائل ناشی از ستم ملی و مبارزات
توده ای وفق داده است. تا بجائی که خود اسیر و زندانی همان
ناموزنی تجواتی شد که برای چنین مدتی طولانی شیشه عمر و حیانتش
بوده است. مرور تاریخچه واقعی این رهبری برای درک این سائسل
مزوری است.

نخستین شورش های کرد در اوایل قرن بیستم رخ داد. این شورشها
عدتاً جدا از هم و تحت رهبری قبیله ای بودند. در ترکیه رهبری آنرا
شیخ سعید بود و در عراق طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۴ مقاومت طایفه
انگلیس بر رهبری شیخ محمود بارزنجی ادامه داشت.
با شد شهرها و تشدید افتراق طبقاتی، و تحت تاثیر سایبر
جنبش های ملی در این ناحیه، بخصوص جنبش ملی غرب، بتدریج وزنه
سیاسی روشنفکران و خرده بورژوازی شهری با عقاید ناسیونالیستی بضر
وزنه رهبری سنتی قبیله ای تغییر کرد. تأسیس حزب خویبون [استقلال]
در سال ۱۹۲۷ که عدتاً در ترکیه تمرکز داشت و جامعه استقلال کرد -
دستان [کوه لئی سه رنه خویبون کوردستان] بسال ۱۹۲۲ در عراق
بعکس این تغییرات می باشند. در تشریحات جامعه استقلال کردستان
بشدت از سیاست های شیخ محمود انتقاد می شد و گرد ها به تغییر
حکومت شیخ محمود و جایگزین کردن آن با یک "حکومت وطنخواه" و
برقراری قانون اساسی خوانده می شدند. از نقطه نظر این تغییرات
در ماهیت جنبش ملی کرد، تظاهرات ۶ سپتامبر ۱۹۲۰ نقطه عطفی
شمار می آیند. این تظاهرات برای اعتراض به معاهده ۱۹۲۰ که
بنا به آن قیومیت انگلیس بر عراق پایان می یافت شروع شد. مطالبات
این معاهده، انگلیس کلیه قوای و قرارهای خود و جامعه ملل را در
مورد حقوق ملی مردم کرد زیر پای می گذاشت و حکومت کلیه منطقه را به
دولت مرکزی هاشمی می سپرد.

برای اولین بار در این تظاهرات رهبری بجای رؤسای قبیله و
رهبران مذمینی در دست روشنفکران شهری و تجار بود. مراکز اصلی
جنبش نیز به شهرها منتقل شده بود.
نقطه عطف بعدی در تاریخ جنبش کرد بنیان گذاری حزب دمکرات
کردستان بسال ۱۹۴۲ و سه سال بعد برقراری جمهوری مهاباد در
ایران بر رهبری قاسم مجید و حزب دمکرات کردستان بود. حزب دمکرات

برنامه ای ناسیونالیستی برای خود مختاری مخدود به مردم کرد ایجاد
داشت. اگرچه بسیاری از افراد ترکیه و سوریه و قبیله بازرانی عراق
به جنبش پیوستند. برنامه و عملکرد جنبش در این دوره محدود بود.
اصطلاحات سیاسی در چارچوب دولت ایران بود. رهبری عدتاً مرکب از
تجار و ملائین بود و طبیعتاً برنامه ای برای اصلاحات ارضی و بیمه
دقانان نداشت. هم چنین هیچ گونه تلاش بگیری برای برقراری روابط
واقعی بین مبارزات مردم کرد و سایر مبارزات این دوره در ایران صورت
نگرفت. البته بار سنگین مسؤولیت برای این کمبود بر دوش حزب توده
است که هیچ برنامه ای برای انقلاب اجتماعی در ایران نداشت و نتوانست
حدودی هم که توجهی به مسأله کردستان بذول می داشت، سیاست
آن مخدود به مذاکرات و مانورهای سیاسی با رهبری بورژوازی کرد در
خدمت منافع بورکراسی شوروی بود. هیچ گونه چشم اندازی برای بسیج
مستقل دهاقین و کارگران کرد و ایجاد یک رهبری انقلابی در جنبش
نداشت.

نتیجتاً با خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران پس از موافقت ناممکن است
و شکست جمهوری آذربایجان، جمهوری مهاباد منزوی ماند و بسرعت از
هم پاشید. فقط بازرانی ها مقاومت شدیدی نشان دادند و در حین
عقب نشینی و پناهندگی به جماهیر شوروی در مقابل حملات وحشیانه
ارتش ایران جنگیدند.

با شکست جنبش ضد امپریالیستی در ایران و حقیقتاً کلی متعاقب
کودتای مخلوق سیا در سال ۱۹۵۲ مرکز نقل جنبش کرد نیز به عراق
منتقل شد. در اینجا سست که بروشنی می توان دید چگونه ارتباط متقابل
مبارزه کرد با مبارزات طبقاتی در کشورهای مختلف، تغییر رهبری جنبش،
منشاء قوتی برای جنبش بوده است. این ارتباط متقابل به جنبش کرد
فرصت داد که پس از شکست در ریک کشور، بسرعت در کشور دیگری با
شرایط متناسب تری از نظر تناسب نیروهای طبقاتی رشد کند. کودتای
۱۹۵۸ در عراق دوره ای از مبارزات شد. توده ای را در این کشور
گشود. حزب کمونیست عراق در عرض چند ماه به حزنی توده ای تبدیل
شد. پایه هائی را که قبلاً در جنبش کرد از دست داده بود مجدداً
بدرست آورد. در زمستان ۵۹-۱۹۵۸، هزاران دهقان و کارگر رزاعی
گرد تحت رهبری حزب کمونیست طغیان را که ملائین رهبری کردند در
هم شکستند. فرصت های تازه ای برای حزب کمونیست و بضر رهبری
سنتی ناسیونالیستی ایجاد شده بود. اما این اوضاع دیری نپایید.
بمخاطب اینکه بنا بر تار عراق، قاسم شروع به حمله به جنبش کرد کرد.
حزب کمونیست نیز از رژیم "وطنخواه و ضد امپریالیستی" پشتیبانی
کرد، به توده های کرد دهنه "ضمورت اتحاد" اندرز می داد. آنان
را از "توطئه های امپریالیستی و تجزیه نیروهای دمکراتیک" برخوردار
می داشت. و بدین ترتیب توده های کرد و ضد ها نفر از بهترین

* امروزه نیز "مارکسیست-لنینیست های" ایرانی از این نوع اندرزها
و خطرها بسیار در چنگ دارند. توفان، دوره سوم، شماره ۹۵
تیر ۱۳۵۴ در مقاله ای تحت عنوان "قیام خلق کرد عراق چه می آموزد"
می نویسد: "صرف نظر از اینکه شاه قیام کرد های عراق را وسیله ای برای
اعمال فشار بر دولت عراق و حل اختلافات دکتور بسمود ایران قرار داد
اساساً قیام کرد های عراق بهتر تقدیر نمیتوانست به پیروزی بیانجامد."
در کل این مقاله در هیچ کجا توضیح داده نمی شود که چرا "اساساً"
و "بهر تقدیر"؟! [جنبش کرد نمی توانست به پیروزی بینجامد -
نویسنده این مقاله طویحاً توده های کرد را به دست کشیدن از مبارزات
خود می خواند و خطرا می دهد که "مسئله ملی افزاری است در دست
امپریالیسم شوروی برای آنکه با دامن زدن به آن نفوذ نواستعماری
خود را در کشورهایی که با این مسئله سروکار دارند بگستراند." ایلی
آخر [این نوع خطرها یعنی چه؟ یعنی اینکه: ای توده های سنج
دیده کرد! مبارزه کنید که جادا مبارزه تان افزاری در دست "امپریا
لیسم شوروی" شود؟! همچنین در صل مبارزه ملی را معوق به نامحسب
حزب واحد طیفه کارگر می نماید. در واقع همین، "حزب واحد صفت
کارگر" با بند و اندرز توفان در مورد مضرات "تجزیه حزب طیفه کارگر
و سازمانهای توده ای آن بر حسب خصوصیات ملی" نیست که بجز
خواهد آمد، بلکه در فراموش خود مبارزه و مبارزات
طبقاتی و ملی توده های سنج در مورد سایر جنبشها

ازین جهت حزب سبت گردید. در این دوره که بازرانی
تکرات کردستان موفق به تحکیم سلطه کامل خود بر توده های
کشور شد برای جزئیات این دوره از سیاستهای حزب کمونیست عراق
مطرح شود به شماره (کندوکاو) مقاله " حزب کمونیست عراق و سیاله
کردستان " آمده ها به تنها رهبری ای که واقعاً با رژیم عراق می
تواند روی آوردند *

هر دو جناح رهبری کرد - جناح ناسیونالیستی خرده بورژوازی حزب
تکرات کردستان و جناح مالک بورژوازی آن - در طی تاریخچه خود
مبارزات خود مختاری طلبی توده های کرد را به چارچوب دول موجود
کردن آمیزانیم در ایجاد آن ها سبب بوده است و نه چارچوب روابط
اجتماعی کاپیتالیستی محدود کرده اند. این محدودیت فاجعه انگیزترین
تأثیرات را بر مبارزات نظامی جنبش داشته است. فی الواقع فقط با در
نگر داشتن این موضوع است که می توان جزئیات بظاهر غیر قابل درک
جنبه های داخلی در عراق را در طی دهه ۱۹۶۰ فهمید. تکرات رهبری
کرد، بخصوص بازرانی، مبارزه را درست در زمانی که ارتش عراق در
رژیم پاشینی بود متوقف کرد. بیش از این رهبری همواره نه شکست
ارتش و رژیم بلکه تحت فشار گذاردن این رژیم منظور کسب امتیازات از
آن بود. این یعنی رژیم در میدان جنگ، شهرت بازرانی در فرصت
طلبی ناشی از این پیش استراتژیک او از مبارزه است.

در سال ۱۹۶۳ رهبری کرد طویلاً از کودتای ارتجاعی ۸ فوریه
بعث پشتیبانی کرد. درست در هنگامی که ارتش عراق دچار بحران
شدید داخلی بود - بحرانی که خود ناشی از فشارهای جنگ بر طبقه
کرد ها در سالهای آخر حکومت قاسم بود - درست در این دوره رهبری
کرد از بسیج وسیع و تشدید حمله بر طبقه ارتش عراق خود داری کرد. این
خود داری فرصت گرانبهائی به بعث داد که طی آن به کشتار حزب کمو
نیست عراق بپردازد و حکم خود را محکم کند و سپس به حمله به جنبش
کرد برگردد. تا ژوئن سال ۱۹۶۳ حمله بعث به کردستان شروع شد.
این حمله از کلیه حملات قبلی وحشیانه تر و مؤثر تر بود. در عرض یک ماه
۱۲۷۰۰ کشته شد و قریب ۱۰۰۰ نفر غیر نظامی کشته شدند. ولسی
نوردی همان داستان هشیگی تکرار شد: ناراضی داخل ارتش عراق
از لا گرفت و منجر به کودتای نظامی ۱۸ نوامبر ۱۹۶۳ شد. بعثی ها
از حکومت برکنار شدند و در فوریه ۱۹۶۴ بازرانی آتش بس اعلام کرد!

ابتدا حزب تکرات کردستان راضی به قبول آتش بس نبود. بحق می
دانست که با ادامه جنگ حتی امتیازات بیشتری می تواند بدست آورد.
این مخالفت حزب تکرات، بازرانی را به حمله به نقاط تحت کنترل
حزب تکرات وسیع در تحکیم رهبری خود بر کل جنبش واداشت. در طی
این حملات بازرانی به اصلاحات جزئی ای هم که حزب تکرات شروع
کرده بود (اصلاحات ارضی محدود، برقراری شورا های دهقانی، ...)
بایان داد. و بدین ترتیب پشتیبانی شیوخ کرد را به خود جلب کرد و
بدریج حزب تکرات را وادار به عقب نشینی به ایران کرد. با این
اختلافات و جنگ داخلی بین جناح های مختلف جنبش کرد حکومت
عراق فرصت را برای ازد یاد فشار خود بر بازرانی مناسب یافت، بازرانی
بدریج بنویه خود عقب نشینی هائی کرد (مغایلاً خواست تقسیم متناسب
بر آمد نفت را کنار گذاشت) با این عقب نشینی ها بازرانی امید وار بود
که موقعیت خود را تحکیم کند. ولی رژیم عراق که اکنون در موضع
سیاقی قوی تر بود حتی خواست های محدود تر کرد ها را رد کرد و حمله
جدیدی را در آوریل ۱۹۶۵ آغاز نمود. این بار دولت ایران با بستن
کامل مرزهای خود با عراق به این دولت یاری رساند. تحت چنین
شرایطی رهبری کرد یک دور دیگر در خود چرخید: اعلام داشت
که از دعوت بعثی ها برای تشکیل یک حکومت ائتلافی پشتیبانی می کند!
ولی بهر حال در طی زمستان ۶۶-۱۹۶۵ حملات ارتش به کردستان
ادامه یافت. دولت مرکزی مضموم بود که این بار برای همیشه "مسأله"
کرد خود را "حل" کند. پیش مرگان کرد، ببارنگی تجدید سازمان یافته
میدادند. مقاومت سرسختانه ای در مقابل پیشرفت ارتش عراق از خود نشان

دادند. در حین نقل انقلابی است که بوجود خواهد آمد. تنها
این راه است که جزوین سیاسی رهبری فعلی کرد و ناسیونالیسم بر
عراقی ها می کشند خواهند شد و نه از طریق موعظه "مارکسیست-
لنینیست" حاکم و بطریق

نشان داد که بالاخره منجر به عقب نشینی ارتش شد. تا اواسط دهه
مذاکرات بین بازرانی و رئیس جمهور عراق، طرف، از نو آغاز شد. این
مذاکرات به برنامه "صلح" ۱۳-ماده ای انجامید که حتی بسیاری
از پیروان خویر بازرانی را متعجب ساخت. زیرا پس از آن پیروزی هائی
نظامی که ببارنگی کرده بدست آورده بودند، این برنامه ۱۳-ماده ای
حتی از مواضع قبلی بازرانی نیز عقب تر نشسته بود. نه تنها دگر از
تقسیم درآمد نفت در آن نبود، بلکه (از همه مهمتر) شامل ماده ای
مبنی بر خلع سلاح و انحلال پیش مرگان بود.

آتش بس جدید دو سال دوام آورد. در طی این دو سال هیچ یک از
ماده برنامه "صلح" مورد اجرا گذاشته نشد. در حالیکه بازرانی
سرگرم تحکیم رهبری خود بر عناصر مخالف بود، دولت عراق به تجهیز
و نوسازی ارتش مشغول بود. درین حال فشار از جانب توده های کرد
که هیچ نوع حاصلی از این "صلح" ندیده بودند - رو به افزایش بود.

در بهار سال ۱۹۶۸ زد و خورد های پراکنده زیاد تر شد. این زد و
خورد ها بحران سیاسی رژیم را تشدید کرد و منجر به کودتای بعثی
۱۷ ژوئیه شد. حکومت جدید دوره تازه ای از مذاکرات را با رهبری
آغاز کرد. نیت اساسی این مذاکرات کسب وقت بمنظور تحکیم سلطه بعث
و کشتار کمونیست ها بود. تا ژانویه ۱۹۶۹، حکومت بعث حملات تازه ای
را بر جنبش کرد از سر گرفت که اگرچه در ابتدا موفقیت هائی به هم رساند
داشت، ولی بسرعت بعثت مقاومت پیش مرگان به بن بست خورد. در
همین زمان مبارزات مسلحانه در جنوب عراق، بر رهبری خالد احمد زکی
ریشه گرفته بود. جنگ داخلی در شمال و شروع مبارزه در جنوب
حکومت بعث را در تنگنای تهدید آمیزی قرار داد. در ماه ژوئن ۱۹۶۹
دوره تازه ای از مذاکرات را با رهبری شروع کرد که با شکست رهبری
شد. تا پایان سال ۱۹۶۹ اگرچه جنگ با جنبش کرد با اعتراض خود رژیم
بیش از ۲۰٪ از بوجه کل رژیم را جذب می کرد، ولی هیچگونه موفقیتی
بدست نیامده بود. ناچار رژیم بعثی دوره تازه ای از مذاکرات را با
رهبری کرد آغاز کرد که منجر به قرارداد معروف ۱۱ مارس ۱۹۷۰ شد.
یکبار دیگر رهبری کرد، درست در موضع قدرت جنبش، به ورقه کاغذی
رضایت داد و به رژیم بعثی این فرصت را داد که نه تنها ارتش خود
را از نوسازد، بلکه بتواند نیروهای خود را بر طبقه مبارزات چریکی
در جنوب عراق متمرکز کند.

پس از شکست مبارزات چریکی در جنوب، رژیم بعث شروع به نشان
دادن ماهیت کاغذی قرارداد ۱۱ مارس کرد. نیروهای تازه نفس و ارتش
مجهز خود را بتدریج در شمال گرد آورد. دست به "تغریب" کرد ست
زد. در عرض چهار سال، تا بهار ۱۹۷۴ که جنگ دوباره شروع شد
هیچ یک از ماده قرارداد ۱۱ مارس به اجرا در نیامد. در این جنگ تازه
رژیم بعث رکورد تمام وحشی گری های سابق خود را شکست. از این
لحاظ می باید رژیم بعثی را متعجبانه هم ردیفی با نظامیان شیلی و سا
ایران کرد.

در این آخرین دوره جنگ بود که ورشکستگی تاریخی رهبری بازرانی
حزب تکرات کردستان، از همه وقت روشن تر نمایان شد. دقیقاً
به این علت که بیش استراتژیک این رهبری محدود به برنامه ای ناسیو
نالیستی بود، یعنی هدف آن نه درهم شکستن رژیم کاپیتالیستی مستقر
در عراق بلکه تحت فشار گذاشتن این رژیم بمنظور کسب برخی حقوق ملی
بود، در راه این هدف، بهر وسیله ای متوسل می شد. از جمله پیروی
از مدل "دشمن دشمن من دوست من است" پیروی از چنین منطقی،
یعنی عدم تشخیص اینکه کسب حقوق ملی توده های کرد در چارچوب
دول زائیده سیستم امپریالیستی غیر ممکن است، جنبش توده های کرد
را مقید به چارچوب روابط اجتماعی موجود کرد. چشم رهبری ناسیونالیست
لیستی کرد به این حقیقت کور ماند که رژیم های حاکم ایران و عراق در
حفظ منافع طبقاتی مشترکشان همواره در مقابل هر نوع خطر شیخی بالکون
تشریک سعی خواهند کرد (حتی اگر موقتاً این تشریک ساعی بیاعتماد
اختلافات مابین جمهوری زوانی بیامدی یعقب افتاده باشد) بر پاینده
فرصت طلبی خالص، با جستجوی باوری و انکاء به کمک شهبازترین دشمن
توده های کرد، یعنی رژیم ایران، رهبری کرد. بارزه قهرمانانه توده
های کرد را به گروگانی در گرو روابط سیاسی و دولت همسانانه
بورژوازی ایران و عراق منحل ساخت. در چنین شرایطی دیگر شکست

ب- انقلاب کرد : انقلاب مداوم

شکست یک جنبش تنها در صورتی می تواند به سلاحی علیه ستم و استعمار کاپیتالیستی بدل شود که از کلی ترین جوانب تا ویژه ترین آن بخوبی درک شود.

آنچه تا بحال گفته ایم این است که ادغام افزایشده تمام رژیم های کاپیتالیستی عرب - حتی آنها که تا سال های اخیر نسبتاً میزبانی مانده بودند - در سیستم امپریالیستی، یعنی در سیستم جهانی روابط سرمایه داری، برای این رژیم ها امکان و ضرورت هماهنگ کردن سیاست های شان را ایجاد کرده است. این فراشد با قرارداد اخیر ایران و عراق و شکست جنبش کرد یک قدم به جلو برداشته است. فزاید اثرات آن را سلسله حتی تا نقاط در دست از دنیای عرب، نظیر قطار، خواهیم دید. یعنی باید ادغام داشته باشیم که طبقات حاکمه ایران و عرب تاکنون بهتر از نیروهای انقلابی موفق به ترکیب نامرئی انکشافی کشور های شان شده اند.

اما در عین حال آنچه که این رژیم های کاپیتالیستی در یک سطح موفق به حل آن شده اند، در سطح دیگری در دراز مدت مجدداً تولید خواهد شد. قرارداد ایران و عراق رژیم یعنی را از آخرین بازمانده ها ظاهر "چپ اثر" پاک خواهد کرد، همچنان که قبول طرح "صالح" راجع از طرف ناصر همین نتیجه را بار آورده. یعنی انقشاش و سردرگمی سیاسی ای که قبلاً بعلت تبلیغات "چپی" و ظاهر "دعا امپریالیستی" رژیم عراق در میان قشرهای وسیعی ایجاد شده بود تقلیل خواهد یافت. از این بعد دستگاه دولتی بعث فقط با اتکاء هرچه بیشتر به زور و ارتش، با استفاده از درآمد نفت، می تواند ادامه حیات دهد. ولی هیچ یک از این دو چندان اثر طولانی نمی توانند داشته باشند. انکشافی این گرایش های فعلی هرچه بیشتر و بیشتر ماهیت مبارزه انقلابی علیه این رژیم ها را بوضوح عریان می کند. در اینجا نیز تشابه با مصر و طغیان طبقه کارگران که پس از بیش از یک دهه آرامش نسبی اکنون به پا خاسته به فهم ساله کمک می کند. بیشتر و بیشتر مطلق ضد کاپیتالیستی مبارزه در راه آزادی بشریت است. کیه الزاماً خود را نشان می دهد. حتی در کردستان نیز، اهمیت تاریخی انقلاب کرد از این سرچشمه نمی گرفت که با رزانی و یا حزب دیکرات کردستان واقعاً قادر به آزاد کردن توده های کرد از ستم ملی می بود. این رهبری، تخیلی ای بود که حتی خود با رزانی هم اعتراف به غیر واقعی بودنش می داشت؛ از اینجا بود که برای وی هدف مبارزه سعی در کسب اصلاحات از رژیم بورژوازی عراق بود. مع الوصف، این امکان واقعی وجود داشت که توده های کرد بتوانند ارتش عراق را، همانطور که بارها اتفاق افتاده بود، شکست دهد، سلطه مطلق بعث را بشکنند و باعث شروع موج انقلابی مبارزات در داخل خود عراق شوند که بالفعل می توانست حکم کاپیتالیسم را در عراق و فیات کسب منطقه عربی را تهدید کرده، بحر به اوضاع پیش انقلابی در خاور میانه شود. عبارت دیگر، طغیان با رزانی و حزب دیکرات کردستان، انقلاب کرد ظرفیت یعنی این را داشت که این امکانات را بوجود بیاورد، امکانی که محققان خود مختاری کرد را هم میسر می ساخت. ولی دقیقاً بعلت این که با رزانی و حزب دیکرات کردستان برنامه نامیونالیستی داشتند و نتیجتاً آگاهانه مبارزه را در قالب کاپیتالیستی محدود کردند، انقلاب شکست خورد و انکشاف نامرئی کاپیتالیسم خود آنها را که چنین مدت مدیدی بعلت آن دوام آورده بودند به تله انداخت.

تکبار دیگر این درس تاریخی عصر ما را به تلخی به ثبوت رسانید که بحران جنبش انقلابی، بحران رهبری است.*

* بحران اغلب دیگر گرایش های اپوزیسیون ایران که بنا به توجهات مختلف یا در برابر مبارزات کردها سکوت اختیار کردند یا به آن حمله

خلاصه کنیم: مهترین و اساسی ترین درسی که می توان از این شکست آموخت این است: یا تکلیف دیکراتیک - ملی انقلاب کرد را گامی با تکلیف اجتماعی آن ترکیب می شوند و یا انقلاب محکوم به شکست است. عبارت دیگر با انقلاب انقلابی مداوم است یا اصلاً انقلابی بیروست نخواهد بود. ویژگی ساله ملی در کردستان تا این جنبه انقشاش مداوم در مورد کردستان دو معنی می دهد: یکی این معنی که حسی مسئله دیکراتیک - ملی بدون ارتباط مبارزه بخشهای مختلف مردم کرد واقع در دلبتهای فعلی امکان پذیر نیست. اگرچه این مبارزه همیشه به یک سطح در کلیه این کشورها جریان ندارد، و امکان دارد که جنبش در یک کشور موفق به کسب پیروزی هائی شود، ولی حسی تکلیف ملی، یعنی استقلال و وحدت ملی کرد و پایان به ستم فلسطینی

کردند، پیام دانشجو بدستی مدافع بدون قید و شرط این جنبش بوده است. ولی در عین حال دفاع آن دفاعی غیر انتقادی بوده است. مثلاً در شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۵۴، در مقاله "جنبش کرد همی و معاهده الجزیره" که به دفاع از جنبش کرد و جواب به حملات بی پایه مختلف به این جنبش اختصاص داده شده، در هیچ کجا تحلیل از علل شکست نشده است. صرفاً از معاهده الجزیره بعنوان نقطه عطفی در مبارزه ملت کرد یاد شده، الگاری که این معاهده سبب شکست بود. در هیچ کجا حتی این سؤال مطرح نشده که آیا سیاست های رهبری کرد هیچ ارتباطی با این شکست دارد یا نه؟ دلیل این دفاع غیر انتقادی، که در عمل معنی نفی خود رهبری در مبارزات است، اعتقاد نویسنده مقاله به نوع خود بخودی گرایش می باشد. وی می نویسد: "دنیایک ضد کاپیتالیست جنبشهای آزادی بخش در کشورهای عقب مانده و ماهیت پیوسته یکنواختی در آن کشورها، جنبشهای ملی ملت های ستمدیده را غیر رهبری مسلمان یا کمونیست، آن، جنبش انقلابی می کند." (ص ۱۱۸)

اگر منظور نویسنده صرفاً اینست که ماهیت جنبش کرد مستقل از ماهیت رهبری آن در مقطع بخصوص تاریخی است، این کاملاً صحیح است. ولی اگر منظور اینست که چشم انداز و عملکرد رهبری جنبش، مسلمان یا "کمونیست"، در سرکوش جنبش بی تأثیر است، این معادل اعتقاد به دنیایک خود بخودی و جبری گرایش است. در حالی که پیرو جنبش کرد، یعنی تحقق انقلابی بودن آن، در گروهی ماهیت رهبری جنبش است. در مقاله دیگری در همین شماره "پیام دانشجو" این نوع خود بخودی گرایش تفصیح ترین کلام بیان می شود:

"و به همین ترتیب، مبارزه در راه آزادی زنان، در صورتیکه مسیر عادی پیشرفت خود را طی کند، همچون مبارزات ملیت ها و اقشار ستم دیده جامعه، بصورت جریان مشخصی در دستور مبارزه کلی پرولتاریات برای انقلاب سوسیالیستی سازمان خواهد شد." (ص ۹۵) تمام ربط منطقی این جمله بستگی به یک عبارت شرط دارد: "در صورتیکه مسیر عادی پیشرفت خود را طی کند." روشن است که مثلاً جنبش کرد تاکنون آگاهانه "در دستور مبارزه کلی پرولتاریات برای انقلاب سوسیالیستی سازمان نشده است. آیا در کل مبارزات این قرن این جنبش "مسیر عادی پیشرفت خود را طی می کرده"، یا از این "مسیر عادی منحرف شده است؟ چه عواملی جنبش را از "مسیر عادی پیشرفت خود" منحرف می کنند؟ آیا رهبری جنبش در این زمینه نقش دارد؟ و یا جنبش در "مسیر عادی پیشرفت" هم ربطی به رهبری (مسلمان یا "کمونیست") ندارد؟ از آنجا که خود جنبش ملی کرد از نظر عینی ماهیت انقلابی دارد، یعنی در جهت برانداختن رژیم های فعلی کاپیتالیستی است، اگر ماهیت رهبری هم تأثیری در "مسیر عادی" جنبش ندارد، دیگر چه نوع نیروهای با فوق طبیعت موجب دند که ممکن است از جاری شدن جنبش در "مسیر عادی پیشرفت خود" جلوگیری کنند؟ و چگونه می توان بر علیه چنین نیروهای نامعلوم و برای بازگرداندن جنبش به "مسیر عادی" خود مبارزه کرد؟

و بالاخره، اگر چنین جنبش هائی، در صورتیکه مسیر عادی پیشرفت خود را طی کنند، در دستور مبارزه کلی پرولتاریات برای انقلاب سوسیالیستی سازمان خواهد شد. دیگر وظیفه انقلابیون آگاهانه عین چیست؟ محافظت از "مسیر عادی پیشرفت"؟